



چطور پای حسن محبوب فرد

فوتبالیست شناخته شده دهه ۶۰ مشهد، به سازمان تاکسی رانی باز شد؟

وسوسه پژو قسطی



نجمه موسوی زاده نام حسن محبوب فرد، بازیکن درخشان دهه ۶۰، آن قدر برای فوتبال دوستان آشنا بود که آن زمان، پیشنهادهای ورزشی و کاری مختلفی به او می شد. از یک طرف پیشنهاد بازی در تیم فوتبال پاس تهران در مقابلش قرار داشت و از طرف دیگر، پیشنهادهای کاری از بانک و کارخانجات مختلف به او شده بود. مردمانده بود که چه تصمیمی باید بگیرد، تا اینکه مدیرعامل سازمان تاکسی رانی پیشنهادی وسوسه انگیز به او داد؛ اینکه در ازای بازی در تیم فوتبال تاکسی رانی، می تواند صاحب یک خودرو پژو به صورت اقساطی شود و در خط فرودگاه نیز کار کند. حسن آقا با مشورت با مادر بالاخره تصمیمش را گرفت و این گونه شد که این ساکن محله امام خمینی (ره)، اکنون در شصت و دو سالگی، سابقه بیست سال بازی حرفه ای و ۲۴ سال مسئولیت تربیت بدنی سازمان تاکسی رانی شهرداری مشهد را دارد.

پیشنهاد وسوسه انگیز تاکسی رانی



دیپلمش را گرفت. زمان رفتن به خدمت سر بازی فرا رسیده بود. وسوسه بازی فوتبال سبب شد دوسالی دیرتر به خدمت برود. نمی توانستم از فوتبال دل بکنم. بالاخره خودم را معرفی کردم و محل خدمتم اصفهان شد. «با خنده می گوید: آنجا هم فوتبال با من بود و عضو تیم سرباز اصفهان شدم. از خدمت سر بازی که برگشت، عضو تیم فوتبال جوانان ابو مسلم شد. هم تیمی هایش سعید صیامی و مرحوم محمد اعظم بودند. طعم شیرین بازی فوتبال برایش بسیار لذت بخش بود، اما دیگر نمی توانست تمام فکر و ذهنش را برای فوتبال بگذارد. همان طور که گفتیم آن موقع نمی شد فقط از طریق بازی فوتبال، امرار معاش کرد. باید برای خودم کاری دست و پامی کردم.»

اواخر دهه ۶۰ چند کارخانه، بانک های استان و... دنبال تشکیل تیم فوتبال بودند و می خواستند فردی فوتبالی را استخدام کنند که هم در کارخانه یا بانک کار کند و هم در تیمشان حضور داشته باشد. حسن آقا اسم و رسم خوبی در بین آن هایی که به فوتبال علاقه داشتند، پیدا کرده بود. او اولین پیشنهاد خود را از یک بانک دریافت می کند؛ «تیم پاس تهران از من دعوت کرده بود. به پیشنهاد آن ها فکر می کردم که از دو کارخانه و یک بانک هم دعوت به کار شدم. همان طور که داشتم برای خودم سبک و سنگین می کردم که چه کنم. آقای مرتضایی، مدیر تاکسی رانی مشهد، دعوت کرد تا او را ببینم. پیشنهاد مرتضایی برای حسن آقا به شدت وسوسه انگیز بود؛ «گفت اگر عضو تیم تاکسی رانی شوی، یک دستگاه پژو ۴۰۵ صفر کیلومتر به صورت اقساط به تومی دهم تا در تاکسی فرودگاه کار کنی. آن موقع کمتر کسی پژو داشت. از طرفی اگر می خواستم پیشنهاد پاس را قبول کنم، باید به تهران می رفتم و مادرم را راضی نبودم که به شهر دیگری بروم.»

او قبول کرد که عضو تیم فوتبال تاکسی رانی شود و در خط فرودگاه نیز کار کند.

به عشق فوتبال



دیدن توپ چهل تکه سفید و مشکی فوتبال در رنگ های ورزش نمی توانست جلوشوق و علاقه خودش را بگیرد و سریع پایه توپ می شد. مربی که علاقه او را دید، در چند جلسه کلاس ورزش، او را زیر نظر گرفت و بازی اش را تحلیل کرد. «تا آن زمان نمی دانستم بازی فوتبالی که بدون مربی انجام داده ام، یک نوع استعداد است. خلاصه بگویم مربی صدایم کرد و نشانی باشگاهی را به من داد تا فوتبال را به صورت حرفه ای یاد بگیرم.»

او عضو تیم فوتبال مدرسه شان می شود که از هر پایه تحصیلی چند نفری در آن بودند و در دوران دبیرستان علاوه بر تیم مدرسه، در باشگاه شاهین ضد هم بازی می کند؛ «چند سالی بود که قواعد بازی را یاد گرفته بودم و به دلیل توانایی ای که مربی در من دیده بود، در پست هافبک چپ بازی می کردم.»

با یادآوری خاطرات، طعم شیرین آن دوران را مزه مزه می کند و می گوید: شادروان قدریان سرپرست تیم بود. قبل از مسابقه به بچه های تیم می گفت هر کس امروز گل بزند، یک جایزه پیش من دارد. آن زمان برای پول بازی نمی کردیم. اصلا فوتبال مانند الان نبود. همه ما با وجودی که سن و سالی نداشتیم، فقط از بازی لذت می بردیم. وقتی مسابقه تمام می شد، مرحوم قدریان به آن هایی که گل زده بودند، یک جفت کش ورزشی جایزه می داد.

هنوز آفتاب وسط آسمان بود که توپش را زیر بغلش می زد تا با بچه های کوچه فوتبال بازی کند. گرم بازی که می شد، گذر زمان را احساس نمی کرد. پاهایش که از رمق می افتادند، تازه می فهمید که چند ساعت در کوچه دنبال توپ دویده است. علاقه اش به بازی فوتبال از کوچه ای در نزدیکی میدان ضد (۱۵ خرداد) که خانه پدری اش بود شروع شد؛ «چهار تاسنگ به عنوان دروازه و یک توپ پلاستیکی، کافی بود تا ساعت ها خودمان را سرگرم کنیم. شاید قوانین بازی را به درستی نمی دانستیم اما عشق به فوتبال همه بعد از ظهر هایمان را پر می کرد.»

در همان دوران کودکی برای خودشان تیم بندی داشتند و تصمیم می گرفتند بچه های این کوچه با چند کوچه آن طرف تر مسابقه دهند. آن زمان هنوز ترمینال ساخته نشده بود و زمین خاکی بود. در عالم بچگی، مسابقه بر ایمان خیلی مهم بود؛ به همین دلیل قرار بازی مان را در همین زمین خاکی ضد می گذاشتیم.»

با ورود به دوران نوجوانی، این ورزش برایش رنگ و روی دیگری گرفت؛ «وارد دوران راهنمایی که شدم، کلاس های ورزش برایم جذاب تر شد. باید رشته ای را انتخاب می کردم و برای من، فوتبال حرف اول را می زد.» حسن آقا با

